

تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مدایح قرن‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم

¹ محمد رضا ساکی

² محمد تقی گودرزی

چکیده

ارزش‌های اجتماعی در جوامع انسانی تأثیر بسیار دارد و معیارهای فرهنگی هستند که مردم با توجه به آنها خوبی و بدی، زیبایی و جذابیت و مطلوبیت پدیده‌ها و اشخاص را ارزیابی می‌کنند.

در این جستار تلاش کرده‌ایم تحول معیار ارزش‌های اجتماعی را در مدایح شاعران ایرانی - عربی و پارسی گوی - از قرن اول تا نیمه دوم قرن پنجم هجری نشان دهیم. به همین منظور با بررسی مدایح این دوره، معیار ارزش‌های اجتماعی را دسته بندی و سپس نتیجه گیری کرده‌ایم. نتایج به دست آمده نشان می‌دهد که در سه قرن اول هجری، نژاد مهم‌ترین معیار ارزش‌های اجتماعی است. در قرن چهارم هر چند دین و جهاد با کفار اهمیت و ارزش بسیار دارد ولی باز هم در مرتبه بعد از نژاد قرار می‌گیرد. از نیمه اول قرن پنجم به بعد دین و دینداری به عنوان برترین معیار ارزش‌های اجتماعی در صدر و جنگجویی و عدالت در مرتبه بعدی قرار دارند. دلایل عمدۀ تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در این دوره عبارتند از: رشد و گسترش دین اسلام، روی کار آمدن حکومت‌های غیر ایرانی و جنگ‌ها و شورش‌ها و ناامنی‌های حاصل از حمله‌های پی در پی زرد پوستان آسیای مرکزی به ایران.

کلید واژه‌ها: ارزش‌های اجتماعی، اشعار مديح، شاعران ایرانی

r.saki_33@yahoo.com

تاریخ پذیرش
92/2/3

1- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد

2- استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد بروجرد

تاریخ دریافت
91/9/18

مقدمه

انسان‌ها از همان سپیدهدم تاریخ و هنگامی که به شناختی اندک و نسبی از خود رسیدند، دریافتند که هیچ‌گاه نمی‌توانند به شکل فردی (individual) به زندگی خود ادامه دهند. آنان این واقعیت بسیار مهم را به خوبی درک کردند، که چنانچه بخواهند در ستیز با طبیعت پیرامون خود و تمامی موانع آن، پیروز شوند، به دیگر انسان‌ها نیازمندند و به تنهایی قادر نیستند به زندگی خود ادامه دهند. برای همین است که: «انسان‌ها از دم زادن، به زندگی مشترک یا به اصطلاح به جامعه زیستی (Socition) یا جامعه‌جویی (Sociality) یا جامعه‌دوستی (Sociability) می‌گرایند؛» (اریان پور، ۱۳۵۳: ۲۷)

تا نسلشان باقی بماند و به اهدافی که می‌خواهند برسند.

به جامعه‌ای که به محل معینی وابسته و کم و بیش از جوامع دیگر بی نیاز باشد، اجتماع (Community) گفته می‌شود. هر چند صاحب‌نظران در تعریف اجتماع همداستان نیستند. اما بسیاری از محققان، این واژه را برای زندگی گروهی مردمی که در محلی، سکونتی نسبتاً با دوام دارند به کار می‌برند. روستاها و شهرها از گونه‌های اجتماع به شمار می‌آیند. به سخن دیگر، چنانچه جامعه - شبکه روابط یک گروه انسانی - را با زمینه جغرافیایی آن در نظر بگیریم، به مفهوم اجتماع می‌رسیم.

در هر جامعه و اجتماعی، انسان‌ها برای ادامه زندگی خود نیازمند کار، تلاش و تولید هستند و ساخت اقتصادی مخصوص به خود ایجاد می‌کنند. ساخت اقتصادی باعث پدیدآمدن روابط ایدئولوژیک یا ایدئولوژی رسمی می‌شود، که مجموعه‌ای از افکار، شامل علم، هنر، فلسفه، اعتقادات دینی، اخلاقی، سیاسی و مانند آنهاست. همچنین انسان‌ها برای رسیدن به اهداف خود، اعم از اهداف اقتصادی، سیاسی و...، سازمان‌های اجتماعی پدید می‌آورند که به دو گونه رسمی و غیر رسمی تقسیم می‌شوند. مؤسسات اجتماعی در شمار سازمانهای رسمی است و کارکرد اجتماعی معینی دارد. «نهاد اجتماعی در یک معنی، مؤسسه‌ای است بسیار پایدار که کارکرد اجتماعی آن برای جامعه بسیار پر اهمیت است. سازمان‌های اقتصادی و سیاسی و دینی و خانوادگی از این جمله‌اند.» (همان: ۳۶)

رسمهای اجتماعی، میثاق‌های اجتماعی، آداب و سنت‌های اجتماعی، اخلاق اجتماعی و... نمونه‌های کارکرد منظم نهادهای اجتماعی است. «واقعه یا چیزی که مورد اعتمای جامعه

قرار می‌گیرد، ارزش اجتماعی نام دارد.» (همان :182) ارزش‌های اجتماعی، مشخص کننده چیزهای درست و نادرست است و آن چیزهایی را که باید باشد توصیف می‌کند. «بر خلاف مفهوم باور که توصیف کننده آن چیزهایی است که هست، ارزش ایده‌های متداول و رایجی است درباره این که چه چیز درست است و چه چیز نادرست. ارزش‌ها بسیار انتزاعی، کلی، و معیارهای مشترک برای قضاوتند.» (عضدانلو، 32:1384)

همچنین ارزش‌ها معیارهایی فرهنگی هستند که مردم به عنوان راهنمای زندگی خود، با آنها پدیده‌ها و اشخاص را می‌سنجدند و خوبی و بدی آنها را مشخص می‌کنند. «[ارزش معیارهای فرهنگی است که مردم از طریق آن، مطلوبیت، جذابت، زیبایی و خوبی شخص یا چیزی را ارزیابی می‌کنند و آن را راهنمای زندگی اجتماعی خود قرار می‌دهند.]» (همان :33) جامعه انسانی و ارزش‌های اجتماعی بر یکدیگر تاثیر متقابل دارند؛ یعنی جامعه با ارزش گذاری نقش‌های اجتماعی، موجب پدید آمدن پایگاههای اجتماعی می‌شود و پایگاههای اجتماعی با اثرگذاری در جامعه، ارزش‌های اجتماعی موجود را تقویت می‌کند یا ارزش‌های تازه‌ای پدید می‌آورد و بدین ترتیب، تأثیر متقابل این دو در یکدیگر جامعه انسانی را به پیش می‌برد یا موجب ایستایی و گاه عقب‌گرد آن می‌شود.

جامعه و ادبیات

زبان دستاورده انسانی و اجتماعی است و تلاش برای شناخت زبان از دیرباز آغاز شده است و کوشیده‌اند آن را تعریف کنند؛ اما توجه به زبان در سده اخیر بیش از گذشته است. زبان شناسی نوین، تعریف نسبتاً جامعی از زبان به دست داده: «زبان نظام طرح‌مندی از علائم صوتی قرار دادی است که مشخصه‌های ویژه جاچایی، انتقال فرهنگی، خلاقیت و دوگانگی آن در نظام ارتباطی حیوان کمیاب یا نایاب می‌باشد.» (چسون، 32:1363)

چون زبان‌های انسانی در مشخصه‌های اصلی خود، بسیار شبیه هم هستند، این تعریف بر تمام زبان‌های انسانی موجود در دنیا صدق می‌کند.

انسان‌ها برای بقای خود احتیاج به میزان وسیع‌تری از همکاری با یکدیگر داشتند که این همکاری مستلزم نظام ارتباطی کارآمدی بود. در نتیجه می‌توان گفت وظیفه اصلی زبان، رهنمودی یا به سخن دیگر «بیان اطلاعی» است. علاوه بر این زبان برای بیان احساسات و

52 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

عواطف نیز به کار گرفته می‌شود؛ که آن را در اصطلاح، وظیفه تبیینی زبان یا «بیان حالت» می‌گویند. به جز این، بنا به گفته اچسون «وظیفه‌های کم اهمیت‌تر دیگری نیز برای زبان وجود دارد؛ انسان ممکن است زبان را صرفاً به دلایل زیبایی شناسی به کار برد. مثلاً در سرودن شعر...» (همان: 34).

چنانکه می‌بینیم زبان‌شناسان، سرودن شعر را از جنبه‌های ارتباطی زبان کم‌اهمیت‌تر می‌دانند؛ اما اگر به درستی این وجه از زبان را بکاویم، اهمیت آن را بیشتر در می‌باییم. زیرا هر پدیده ادبی، مستلزم سه واقعیت است: نویسنده‌گان، کتاب‌ها و خوانندگان. پدیده ادبی یک شبکه مبادله است که از طریق یک دستگاه انتقال بسیار پیچده، که در عین حال به هنر و تکنولوژی و بازارگانی ربط پیدا می‌کند، افرادی کاملاً معین (اگر نه همیشه نامدار و مشهور) را به جمعی کمایش گمنام (اما محدود) پیوند می‌دهد.» (اسکارپیت، 1388: 13)

این سه پدیده ما را با مسائلی روبرو می‌کند: آفرینندگان اثر تفسیرهای روانی، اخلاقی و فلسفی را مطرح می‌سازند. خود آثار مسائل زیبایی شناختی، سبک، زبان و نگارش را و خوانندگان که مسائل تاریخی، سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی را مطرح می‌کنند.

بنابراین هر پدیده ادبی را در این سه عرصه به شکل‌های مختلف، می‌توان بررسی کرد. اما در کتاب‌های تاریخ ادبیات، در بیشتر موارد، فقط به نویسنده‌گان و آثار توجه نشان داده‌اند و به شرح احوال معنوی نویسنده‌گان یا تفسیر متون آنان بسته کرده‌اند و جامعه کتاب‌خوان را بسیار دست‌کم گرفته‌اند. به بیان دیگر، هرچند ادبیات یک پدیده اجتماعی است، اما رابطه آن با جامعه به نحوی آگاهانه مطرح نمی‌شده است. امروزه تخصص دیگری به تخصص‌های جامعه‌شناسی افزوده و با اقبال و گسترش روبرو شده است که با حوزه ادبیات مرتبط است. این تخصص با دو عنوان مشابه اما از نظر موضوع و محتوا، متفاوت مطرح می‌شود: یکی، «جامعه‌شناسی ادبیات» و دیگری، «جامعه‌شناسی در ادبیات» است. «جامعه‌شناسی ادبیات بیشتر برای مطالعات کمی و آماری و جامعه‌شناسی در ادبیات برای مطالعات محتوایی به کار می‌رود.» (وحیدا، 1387: 29)

همچنین «منظور از جامعه‌شناسی در ادبیات، جستجوی بازتاب ویژگی‌های اجتماعی هر دوره تاریخی در آثار ادبی است که در آن دوره پدید آمده است.» (همان: 46)

_____ تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مدابع قرن‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم 53

بنابرآنچه گفتیم تحلیل و بررسی تحول معیارهای اجتماعی در اشعار شاعران کاری است از گونه «جامعه شناسی در ادبیات». در این جستار، معیار ارزش‌های اجتماعی و تحول آنها را از قرن اول تا نیمه دوم قرن پنجم هجری بررسی می‌نماییم.

بررسی و تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی:

یکی از ارزش‌های اجتماعی در این دوره، نژاد و ملیت ایرانی بود. علاقه به ایران و توجه ایرانیان به موضوع نژاد و ملیت، از قدیم ترین آثار ادبی و مذهبی آنان، از اوستا گرفته تا آخرین آثار دوره‌ساسانی، کاملاً آشکار است.

بعد از اسلام نیز این توجه و علاقه ادامه پیدا کرد، به ویژه بدان سبب که اعراب با شعارهای اصیل و برابر خواهانه اسلام، به ایران وارد شدند، خیلی زود و بر اثر پیروزیهای بی در پی و فرمانروایی بر ملل مختلف، تعالیمات اسلامی را - که به شدت با تفاخر به انساب و نژاد مخالف است - از یاد برداشتند. آنان به ملت‌های مغلوب و شکست خورده به چشم بنده و برده می‌نگریستند. این عقیده در دوره بنی امیه با شدت بسیار دنبال شد. بر اساس این باور و پنداشت غلط، ملت‌های غیر عرب را موالی می‌خوانند و آنان را از بسیاری از حقوق انسانی و اجتماعی محروم می‌کرند.**«موالی از کنیه و القاب محروم بودند، اعراب با آنان در یک ردیف راه نمی‌رفتند، در مجلس ایشان مولی می‌باشد بر پای ایستاد و چون یکی از موالی مردی از آنان را پیاده می‌دید، بر او بود که از اسب فرود آید و اعرابی را بر نشاند و خود در رکاب او پیاده رود، در جنگها جزو پیادگان بودند و از غنایم بهره‌ای نگیرند.»** (صفا، 1371، ج: 19) نتیجه این تحقیرها و آزارها و شکنجه‌ها، چیزی جز نفاق میان مسلمانان نبود. این وضع به ویژه بر ایرانیان که از ملل بزرگ عالم بودند و تا پیش از اسلام بر بخش بزرگی از دنیا حکومت می‌کردند و سابقه‌ای طولانی در علم و ادب و... داشتند، بسیار گران می‌آمد و آنان را و می‌داشت تا با تکیه بر سابقه درخشان و یاد آوری عظمت و بزرگواری گذشته خویش، در مقابل این ستمها به مقابله برخیزند و به سختی در برابر افکار عرب قیام کنند. این مقابله به تدریج به تحقیر نژاد عرب و افتخار کردن به نژاد ایرانی انجامید.

54 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

اسماعیل بن یسار، اولین شاعری بود که چنین کرد. وی که از موالی ایرانی نژاد و شاعر روزگار هشام بن عبدالملک بود، آشکارا به اجداد ایرانی خود می‌باليد و در اشعار خود، آنها را از عرب‌ها برتر می‌داشت. او در یکی از قصاید خود که برای هشام خواند، چنین می‌گوید:

اَصْلِيْ كَرِيمٌ وَ مَجْدِي لَأُيقَاسُ بِهِ
وَ لِي لِسانٌ كَحْدَ السَّيْفِ مَسْمُومٌ
(همان)

ترجمه: اصلم کریم است و مجده لایقاس بـه همچون تیغه شمشیر.

شاعر دیگری که تفاخر به نژاد ایرانی را به بالاترین حد خود رساند و در این جهت چنان راه افراط پیمود که به ورطه تعصب غلتید، بشار بن برد (م 167 هـ) است. او اشعار فراوانی در ذم عرب و تفاخر به نژاد ایرانی خویش دارد. بشار قصیده‌ای دارد با این مطلع :

خَلِيلِي لَا أَنْأُمْ عَلَى إِقْتِسَارٍ وَ لَا بَيْ عَلَى مَوْلَى وَ جَارٍ
(همان: 24)

ترجمه: دوست من، نمی‌خوابم جز به اجبار و از خرد و کلان ابایی ندارم. بشار در این قصیده خود، به شدت به قوم و نژاد عرب تاخته و آنان را تحقیر کرده است. وی در این قصیده عرب‌ها را چوبان زادگانی می‌نامد که شکارشان موش و خارپشت بوده است و اینک از پس عریانی‌های پیشین، خز و دیبا پوشیده‌اند و به ایرانیان فخر می‌فروشنند. او در این قصیده به کسانی که در مقابل اعراب اظهار فروتنی و بندگی می‌کنند، به شدت تاخته است.

شاعر دیگر خرمی شاعر معروف سعدی است، وی نیز قصیده‌ای در دفاع از نژاد و تفاخر به نسب ایرانی خود دارد. مطلع قصیده این است:

وَنَادَيْتُ مِنْ مَرِءٍ وَ بَلْخَ فَوَارِسًا
لَهُمْ حَسْبٌ فِي الْاَكْرَمِينَ حَسِيبٌ
(همان 28)

ترجمه: سواران با اصل و نسب بزرگ (نژاده و ایرانی) را از مردو بلخ فراخواندم. خرمی در این قصیده، از پدران خود یعنی ساسان، کسرا و هرمز یاد می‌کند و می‌گوید: هرچند ما از رسول خدا پیروی می‌کنیم ولی برده شما نخواهیم شد. المتوکلی شاعر معروف دیگر نیز قصیده‌ای با مطلع زیر دارد:

تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مدابع قرن‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم 55

أَنَا أَبْنُ الْاِكَارِمِ مِنْ نَسْلِ جَمِ

وَحَائِزُ أُرْثٍ مِلُوكِ الْعِجْمِ

(همان: 28-29)

ترجمه: من زاده بزرگان و از نسل جمشید جم و میراثدار پادشاهان ایران زمین هستم.
در این قصیده او نیز خود را از نسل جمشید (جم) و خونخواه پادشاهان پیشین ایران
می‌داند و به اعراب یادآوری کند که ما پیشتر بر شما حاکم بوده‌ایم و اکنون نیز به دنبال
احیای قدرت اجدادمان هستیم.

از قرن سوم هجری به بعد که پارسی‌نویسی و پارسی‌سرایی آغاز شد، شاعران
پارسی‌گوی نیز، هر جا فرصتی یافتنند، به نژاد ایرانی خود بالیده و افتخار کرده‌اند.
رودکی، استاد شاعران و پدر شعر فارسی، که اشعار اندکی از وی باقی مانده است، نژاده
بودن را فضیلت و بزرگواری می‌داند. او در قصیده‌ای با این مطلع:

آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب با صد هزار نزهت و آرایش عجیب

(رودکی، 1380 : 13)

در بیت تخلص، ممدوح خویش را دارای اصل و تسبب نیکو و نزاده و اصیل می‌نامد و
می‌گوید:

هر چند نوبهار جهان است به چشم خوب دیدار خواجه خوب‌تر، آن مهتر حسیب

(همان: 28)

از همین دوره است که واژه‌های «آزاده»، «نژاده» و «آزادگان» برای ایرانیان خاص
می‌شود و مراد از آنها مطلقاً «ایرانیان» است.

رودکی در خمریه معروف خود، ابوجعفر احمد بن محمد را مدح می‌کند و او را ماه
آزادگان و افتخار ایران و از گوهر و نسب ساسانیان می‌داند.

شادی بو جعفر احمد بن محمد آن مه آزادگان و مفخر ایران

وین ملک از آفتاب گوهر ساسان خلق ز خاک وز آب آتش و بادند

(همان: 36)

همچنین اشعار پراکنده‌ای که در چنگ‌ها و فرهنگ‌ها، از شاعران دوره سامانی بر جای
مانده است، از توجه به نژاد و پاک نژادی، به عنوان یکی از ارزش‌های برتر اجتماعی، حکایت
می‌کند.

56 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

بسیاری از خاندان‌هایی که در قرن چهارم در نواحی مختلف ایران به قدرت می‌رسیدند، سعی می‌کردند تا نسب خود را به شاهان پیش از اسلام برسانند: «نگاهداری سلسله انساب و اثبات شرف نسبی در میان ایرانیان این دوره اهمیت داشت و برخی از خاندان‌ها می‌کوشیدند نسب خود را چنانکه بوده یا ادعا می‌کرده اند، حفظ کنند و علی الخصوص رعایت نسب برای پادشاهان و امرا امری ضروری بود. چنانکه هیچ‌یک از سلاطین و مدعیان سلطنت ایران در قرن سوم و چهارم نبوده‌اند که نسب خود را به نوعی به شاهان و پهلوانان قدیم نرسانند.» (صفا، 1371: 220 – 219)

حکیم ابوالقاسم فردوسی، یکی از بزرگ‌ترین شاعران این دوره است. شاهنامه فردوسی می‌تواند منبع قابل اعتمادی برای استخراج معیار ارزش‌های اجتماعی مردم ایران باشد. «شاهنامه دارای ارزش‌های گوناگون اساطیری، ادبی، تاریخی، فکری، فلسفی، اجتماعی و لغوی است و هر جنبه آن شایسته است که مورد پژوهش دقیق قرار گیرد.» (اسلامی ندوشن، 1363: 4)

آنچه بیش از همه در این کتاب معیار ارزش‌های اجتماعی را به ما نشان می‌دهد، یکی هجونامه و دیگری مدح سلطان محمود و سومی نامه رستم فرخزاد به برادر خویش است. در این سه، آشکارا از ارزش‌های مورد قبول مردم روزگار فردوسی سخن رفته است. برخی از محققان در صحت انتساب هجونامه به فردوسی شک کرده اند. نخستین بار نظامی عروضی در چهارمقاله از این هجونامه یاد کرده و شش بیت از آن را آورده است. (نظامی عروضی، 1368: 50) ذبیح‌الله صفا نیز بسیاری از بیت‌های هجونامه را در جلد اوّل تاریخ ادبیات خود آورده است. (صفا، 1371: 478)

اسلامی ندوشن معتقد است که گرچه نمی‌توان در رد یا قبول انتساب هجونامه به فردوسی یقین حاصل کرد، لیکن حدس می‌زند که شاید در زمان نظامی عروضی بیش از همین شش بیت بر سر زبان‌ها نبوده و بعد کسان دیگری ابیات دیگری را جایه‌جا از شاهنامه گرفته و بر آن افزوده اند. (اسلامی ندوشن، 1363: 32)

به هر روی، چه این بیتها از فردوسی باشد و چه از کسانی دیگر، می‌توان آن را صدای زمان دانست، که از زبان فردوسی بیان شده است. در بیت‌های هجونامه، سلطان محمود «پرستارزاده»، «بی‌دانش» و «بی‌بهره از تبار و نژاد اصیل» خوانده شده است:

_____ تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مدایح قرن‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم 57

و گرنه مرا بر نشاندی به گاه
به سر بر نهادی مرا تاج زر
مرا سیم و زر تا به زانو بدی
نیارت نام بزرگی نبود

به دانش نبد شاه را دستگاه
اگر شاه را شاه بودی پدر
و گر مادر شاه بانو بدی
چو اندر تبارش بزرگی نبود

(فردوسی، 1369 : 16)

rstم فرخزاد در نامه‌ای به برادرش، ضمن آنکه دریغ و افسوس خود و مردم ایران زمین را از نابودی و فروپاشی شاهنشاهی ساسانی، بیان می‌کند؛ از ارزش‌های مورد قبول خود و ایرانیان سخن گفته است. ارزش‌هایی چون آزادگی، دادگری، برسر پیمان بودن، فضل و هنر، نیک اندیشی و نژادگی و شادی. آنچه در این نامه بیشتر بر آن تأکید شده است، دریغ و افسوس بر فروپاشی شاهنشاهی ساسانی است. در حدود بیست بیت، از یکصد بیت نامه rstm فرخزاد، سفارش او به برادر است که از پادشاه و دودمان شاهی حمایت کند:

نوشت و سخن‌ها همه یاد کرد
نه هنگام پیروزی و فرهنگی است
دریغ این بزرگی و این فرّ و بخت
ستاره نگردد مگر بر زیان...

یکی نامه سوی برادر به درد
که این خانه از پادشاهی تهی است
دریغ این سر و تاج و این داد و تخت
کزین پس شکست آید از تازیان

(فردوسی، 1378 – 2127 : 2129)

چو گیتی شود تنگ بر شهریار
کزین تخمۀ نامدار ارجمند
ز ساسانیان یادگار اوست بس

همان گونه که می‌بینیم، یکی از معیارهای مهم ارزش‌های اجتماعی در شاهنامه، نژاده و از آزادگان (ایرانیان) بودن است. علاوه بر این در این کتاب ارزش‌های والای انسانی زیر عنوان گلی «نیکی» ارج نهاده می‌شود. به بیان دیگر ارزش‌هایی مثل داد، دهش و... را می‌توان زیر مجموعه نیکی دانست: «شاهنامه سرنوشت بشریت را مطرح می‌کند. آن به این جهت است که کتاب پیروزی نیکی بر بدی است و برخورد این دو نیرو که جزو معتقدات مزدایی است، مطابق با واقعیت زندگی انسان.» (سلامی ندوشن، 1383 : 15)

58 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

فردوسی در این نامه به روشنی نشان می‌دهد که با نایودی شاهنشاهی ساسانی، ارزش‌ها دگرگون می‌شوند. وقتی ناسرایان بر تخت بنشینند، نه تنها تخت و تاج را یاوه می‌کنند، که راه و رسم دادگری را نیز از میان بر می‌دارند. نتیجه آن نیز رواج دروغ، زورگویی، پیمان شکنی، بداندیشی و دزدی است. از همه بدتر این که بدگوهران بی‌هویت بر تخت شاهی تکیه می‌زنند و دیگر نژاد و بزرگی به کار نمی‌آید.

شود بنده بی‌هنر شهریار
نژاد و بزرگی نیاید به کار

(همان: 2129)

در این آشفته بازار است که فاصله طبقاتی بیداد خواهد کرد و عده‌ای محدود دسترنج
زحمت‌کشان را با عناوین مختلف از آنان می‌ربایند:

برنجد یکی دیگری بر خورد
به داد و به بخشش کسی ننگرد
رباید همی این از آن آن از این
ز نفرین ندانند باز آفرین

(همان: 2130)

وقتی از جامعه‌ای عدالت رخت بر می‌بندد قطعاً هیچ‌کس و هیچ چیز در جای خود
نخواهد بود:

پیاده شود مردم جنگجوی
سوار آنکه لاف آرد و گفت‌وگوی
کشاورز جنگی شود بی‌هنر
نژاد و هنر کم ترا آید به بر

(همان)

بدتر از همه، آمیختگی نژادی است. این آمیختگی، زیان بزرگی در پی دارد و نژادی پدید می‌آورد که به هیچ چیز و هیچ کس پایبندی ندارد و بی‌آنکه به ارزش‌های انسانی باور داشته باشد، همه چیز را بازی می‌انگارد. نتیجه چنین وضعیتی، بحران هویت و احساس بی‌ریشه‌گی است.

از ایران و از ترک و از تازیان
نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود
سخن‌ها به کردار بازی بود

(همان)

به باور فردوسی، آمیختگی نژادی و بی‌هویتی، اساس همه بدختی‌ها و کژیهاست. وقتی مردمی ارزش‌ها و اصالتشان پایمال شود، باید منتظر انواع بیچارگی‌ها و خواری‌ها باشند.

_____ تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مدابع قرن‌های اول تا نیمه دوم قرن پنجم 59

چنین است که فردوسی از زبان رستم فرخزاد، پس از آنکه از آمیختگی نژادی سخن می‌راند، نتیجه می‌گیرد که فقر و فساد و افسردگی و بی‌باوری به دین و آیین سرچشمه‌اش بی‌هویتی است. سخن آخر اینکه آنچه فردوسی به عنوان معیار ارزش‌های اجتماعی مطرح می‌کند و طبعاً مورد قبول مردم روزگار وی نیز بوده است، در موارد ذیل می‌توان برشمرد: نژاد پاک و اصیل داشتن، ایرانی و از خاندان پادشاهی بودن، دادگری، خرد و دانش داشتن، راستگویی و دین‌داری، زیبایی و قدرتمندی. اما آنچه اساس همه این‌ها باشد، پاک‌نژادی و از خاندان پادشاه بودن است.

شاهنامه فردوسی علاوه بر آنکه بازتاب دهنده تفکر و فرهنگ ایرانی پیش و پس از اسلام است، توانسته تأثیر عمیقی نیز بر این تفکر و فرهنگ بگذارد و به همین سبب است که آن را قرآن عجم خوانده‌اند:

«البته می‌دانید که شاهنامه در اصل کتابی بوده است به نام خداینامه که در اواخر دوره ساسانی تنظیم گردیده است و در واقع خلاصه تفکر و فرهنگ و جهان بینی ایران پیش از اسلام را در خویش جای داده است... فردوسی با بیان دلنشیں و مؤثرش توانست کتابی را به وجود آورد که در زمانی بسیار طولانی در طبقات مختلف مردم، اعم از بی‌سواد یا باسواد، هریک به نوعی نفوذ کند... این واقعیتی است که شاهنامه مؤثرترین کتاب در این هزار سال اخیر ایران بوده است. شاهنامه بیش از هر کتابی در طرز فکر و ذوق و تشخیص ایرانی اثر گذاشته است. حال این اثر ممکن است گاهی مستقیم باشد و گاهی غیرمستقیم.» (اسلامی ندوشن، 1354: 184 – 182)

به این ترتیب، شاهنامه هم معیار ارزش‌های اجتماعی مورد قبول ایرانیان را بازتاب داده و هم در تولید و باز تولید این معیارها نقش اساسی داشته است.

شاعر دیگر این دوره، فرخی سیستانی است. وی مداح سلطان محمود غزنوی و پسرانش امیر محمد و سلطان مسعود است. علاوه بر آن، بسیاری از بزرگان دربار غزنوی را نیز مدح کرده است. دیوان اشعار فرخی که سراسر، مدح پادشاهان و بزرگان دربار غزنوی است، یکی از منابع مهم برای استخراج معیار ارزش‌های اجتماعی به شمار می‌آید. آنچه بیش از هر چیز دیگری در اشعار مدحی فرخی سیستانی دیده می‌شود، دین‌داری و جهاد و مبارزه در راه گسترش دین اسلام است. دلیل عمدۀ آن نیز این بود که نژاد و نسب سلطان محمود به ترکان زردپوست آسیای مرکزی می‌رسید و طبعاً نمی‌توانست به تبار و نسبت خویش ببالد.

60 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

وی می‌کوشید با نزدیکی به خلیفه بغداد و علمای اهل سنت، خود را مدافعان سرخست دین و فردی دین دار و جهادگر نشان دهد. «محمود می‌کوشید در میان علمای اهل سنت خراسان برای خویش اعتباری کسب کند و از هر ببهانه‌ای برای نشان دادن مراتب تشرع خویش فروگذار نمی‌کرد، و شاعران دستگاه او نیز در تبلیغ این مراتب برای سلطان سخت می‌کوشیدند.» (امامی، 1373: 25)

می‌بینیم که دین داری در این دوره یکی از معیارهای مهم ارزش‌های اجتماعی است. با از میان رفتن دولت سامانی، روا داری و آسان‌گیری مذهبی، جای خود را به تعصبات و کشمکش‌های مذهبی داد. در این روزگار خراسان و به ویژه نیشابور مرکز این عصوبیت‌ها و اختلاف‌های مذهبی بود. علاوه بر این در سیستان، هرات، مرو، ابیورد بلخ و دیگر نواحی نیز چنین درگیری‌هایی دیده می‌شد که گاه به کشتار و خونریزی‌های بی‌حد و حسابی می‌انجامید.

در چنین روزگاری است که فرخی سیستانی با آنکه خود اعتقاد چندانی به مذهب و دین ندارد، همواره ممدوح خویش را به پیغمبر(ص) و سایر یاران او مانند می‌کند. وی در قصیده‌ای معروف که با این مطالب:

برآمد پیلگون ابری زری نیلگون دریا چو رای عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
آغاز می‌شود، سلطان محمود را چنین می‌ستاید:

قوم دین پیغمبر ملک محمود دین پرور ملک فعل و ملک سیرت، ملک سهم و ملک سیما
دل ترسا همی داند کز و کیشش تبه گردد لباس سوکواران زان قبل پوشد همی ترسا
(فرخی سیستانی، 1371: 1)

در قصیده‌ای دیگر حریص بودن محمود را برجنگ‌های مذهبی و نام برآوردن و شهره شدن در آن نمایان می‌سازد:

عاشقی بر غزو کردن، فتنه‌ای بر نام و ننگ این دو کردستی به گیتی خویشن را اختیار
(همان: 75)

«در میان صفات محمود که مورد توصیف فرخی قرار گرفته است، دو صفت جنگاوری و دین‌پروری بر جنبه‌های دیگر غلبه دارد. شاعر می‌کوشد تا سلطان را مظہر والا جنگاوری مذهبی توصیف کند و صفت «غازی» که فرخی و سایر ستایشگران دستگاه غزنی برای

_____ تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مدابع قرن‌های اول تا نیمة دوم قرن پنجم 61

محمود ذکر کرده‌اند، تجسمی از تمایل یا تظاهر و حضور این دو بعد در شخصیت محمود را می‌رساند و باز از همین مقوله است شbahat دادن کارهای سلطان به معجزات انبیا و برشمernan کراماتی برای او.» (امامی، 1373: 104)

فرخی در جای جای دیوانش با این دو صفت سلطان محمود را ستوده است:

جهان چون ملکش آبدان و چون بختش جوان بلشد	همی تا خسرو غازی خداوند جهان باشد
رخ اعدای دین دایم به رنگ زعفران باشد	شه لشکر شکن محمود کشور گیر کر بیمش
(فرخی سیستانی، 1371: 30)	

همیشه همت او پست کردن کفار	همیشه عادت او بر کشیدن اسلام
از این دو چیز کنی یاد خفته گر بیدار	همیشه کار توغرو است و پیشه تو جهاد
(همان: 61)	

آنکه بگرفت جهان جمله به توفیق خدای	خسرو غازی محمود خداوند جهان
(همان: 366)	

میل تو اکنون به منا و صفات	ملک ری از قرمطیان بستدی
راست خروی تو چو خوی انبیاست	خانه بیدینان گیری همه
(همان: 20)	

به جنگ یازد و شاهان همه به جام عقار	به غزو کوشد و شاهان همه به جستن کام
ایا شریعت را تیغ تیز تو معیار	ایا شجاعت را نوک نیزه تو پناه
(همان: 52)	

چنانچه بخواهیم همه نمونه‌ها را بیاوریم سخن به درازا می‌کشد. به ناچار به همین تعداد بسندۀ می‌کنیم. با این توضیح که فرخی در مدبّحش بیش از هفتاد بار پادشاه و بزرگان را با صفت دینداری یاد نموده و سلطان محمود را قوام دین پیغمبر، دین پرور، محمد سیرت، نکو مذهب و مانند این نامیده است.

نازش به نژاد و نسب در شعر فرخی در مرتبه دوم و حدود پنجاه مورد است. وی در قصیده‌ای در مدح امیر محمد بن محمود وی را پادشاهزاده و دارای نسب نیکو می‌داند:

62 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

پادشاهزاده محمد خسرو پیروزبخت
خسروان را گر نسب نیکوترين چيزی بود
سرفراز تاج‌داران عجم و آن عرب
هم نسب دارد ملک‌زاده به ملک و هم حسب
(همان : 5)

و در مدح خواجه ابوبکر حصیری ندیم سلطان محمود، او را از نژادی پاک می‌داند:
رادی مهتران زروری ریاست
و آن خواجه ز گوهر و ز نژاد
از تو ای مهتر بزرگ نژاد
(همان : 47 - 44)

در قصیده دیگری سلطان محمود را نیز پاک نژاد نامیده است:
پاکیزه دین و پاک نژاد و بزرگ عفو
نیکو دل و ستوده خصال و نکوشیم
(همان : 225)

به هر روی اگر چه هنوز پاک نژادی از معیار ارزش‌های اجتماعی است، لیکن در مرتبه‌ای بعد از دینداری قرار دارد. نکته دیگری که در اشعار فرخی دیده می‌شود این است که خوارداشت پادشاهان و پهلوانان باستانی ایران در شعرش به وفور دیده می‌شود. وی ابتدا ممدوحان را به پادشاهان و پهلوانان باستانی تشبيه می‌کند و سپس ممدوح را برتر می‌نهد و آنان را در مقابلش به چیزی نمی‌گیرد. بنا به گفته بارتولد خوارداشت اساطیر ایرانی در دوره ایرانی هم سابقه داشته است، اما نه به گستردگی عصر غزنوی. «خوار داشتن اساطیر ایرانی در شعر دوره سامانی هم موارد متعددی دارد، اما گستردگی عصر غزنوی را ندارد. یکی از علل این امر شاید خوش داشتن خاطر سلطانی است که نژادی غیر ایرانی داشته و دوران حکومتش آغازی دانسته شده است برعصف جنبه‌های قومی در فرهنگ ایرانی.» (بارتولد، 607: 1، 1352)

شخصیت‌هایی نظیر جمشید، کیخسرو، سام، اسفندیار، منوچهر و... در دیوان اشعار فرخی خوار داشته می‌شوند، اما «در میان شخصیت‌های اساطیری، رستم بیش از دیگران در محل تحریر بوده است و مقدم بر آن، افکار صریح شاهنامه، یعنی بارزترین محل تجلی شخصیت رستم و سایر قهرمانان اساطیری است.» (امامی، 1373: 94).

_____ تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مدابع قرن‌های اول تا نیمة دوم قرن پنجم 63

فرخی در مدح سلطان مسعود می‌گوید:

از این پس دگر، کان حدیثی است منکر
به سام یل و رستم زال مفخر
که دارد چو تو شهـریاری دلاور
کس آنجا سخن گوید از رستم زر؟
(فرخی سیستانی 1371: 148)

شاه مسعود مبارک پی مسعود اختر
آب سام یل و قدر و خطر رستم زر
(همان: 150)

مخـوان قصـه رـستـم زـاـولـی رـا
از این بـیـش بـوـده است زـاـولـسـتـان رـا
ولـیـکـن کـنـون عـار دـارـد زـرـستـم
زـجـایـی کـه چـون تو مـلـک مـرـد خـیـزـد

خـسـرو مـشـرق و مـغـرب مـلـک روـی زـمـین
آنـکـه تـا دـسـت بهـتـیر و بهـکـمان بـرـد، بـرـد

نیز صدها شاه چون کیخسرو و صدها پهلوان همچون رستم را کمترین خدمتکاران
سلطان مسعود می‌داند:

تا تخت پـسـر بـیـنـی بر جـایـگـه جـمـ
ین بـود هـمـه تـهـمـت سـلـطـان مـعـظـمـ
صد شـاه چـو کـیـخـسـرو، صـدـ شـیر چـو رـسـتمـ
(همان: 238)

ای خـسـرو غـازـی پـدرـشـاه کـجـایـی
بـگـذـشت بهـ قـدـر و شـرـف اـزـ جـمـ و فـرـیدـونـ
گـردـ آـمـدـه بـرـ درـگـه اوـ اـزـ پـیـ خـدـمـتـ

بـیـت آخر یـادـآـور سـخـن مـحـمـودـ بـهـ فـرـدوـسـیـ اـسـتـ کـهـ مـیـگـوـیدـ درـ سـپـاهـ منـ صـدـهاـ چـونـ
رـسـتمـ هـسـتـ. فـرـخـیـ درـ مدـحـ سـلـطـانـ مـحـمـدـ نـیـزـ اوـ اـزـ فـرـیدـونـ وـ رـسـتمـ وـ شـاهـانـ دـیـگـرـ بـرـتـرـ
مـیـ نـهـدـ.

ایـ بـهـ نـبـرـدـ انـدـرـونـ هـزارـ تـهـمـتـ
نهـ زـ قـبـادـ آـمـدـ اـیـ مـلـکـ نـهـ زـ بـهـمـنـ
کـهـتـرـ چـاـکـرـ تـراـ چـوـ گـیـوـ وـ چـوـ بـیـژـنـ
(همان: 271 - 269)

ایـ بـهـ مـیـزـدـ انـدـرـونـ هـزارـ فـرـیدـونـ
آنـچـهـ بـهـ کـینـ خـواـهـیـ اـزـ توـ آـیـدـ فـرـداـ
کـمـتـرـ حـاجـبـ تـراـ چـوـ جـمـ وـ چـوـ کـسـرـیـ

دـیـگـرـ مـعـیـارـ اـرـزـشـهـاـیـ اـجـتمـاعـیـ درـ شـعـرـ فـرـخـیـ، دـادـگـرـیـ، عـدـالـتـ، سـخـاـوتـ وـ خـرـدـمنـدـیـ
است.

دـیـگـرـ شـاعـرـ مـعـرـوفـ اـیـنـ دـورـهـ، عـنـصـرـیـ بـلـخـیـ اـسـتـ. وـیـ، بـزـرـگـتـرـینـ قـصـیدـهـپـرـدـازـ وـ مـدـیـحـهـ
سـرـایـ قـرنـ پـنـجـمـ هـبـرـیـ وـ بـلـکـهـ سـرـاسـرـ تـارـیـخـ اـدـبـیـاتـ فـارـسـیـ اـسـتـ. درـ دـیـوـانـ اـشـعـارـ عـنـصـرـیـ،

64 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

از نازش به نژاد و نسب چندان اثری نمی‌بینیم. او نیز در خوارداشت اساطیر ایرانی و پهلوانان و شاهان باستان ایرانی کوتاهی نکرده است؛ هر چند در مقایسه با فرخی این‌گونه اشعار در دیوانش کمتر است. عنصری در ستایش محمود وی را بسیار فراتر از فریدون می‌نهد:

اگر ز دجله فریدون گذشت بی کشتی	به شاهنامه بر، این بر حکایت است و سمر
سمر درست بود نادرست نیز بود	تو تا درست ندانی سخن مکن باور
به چشم خویش شبی دیده‌ام که شاه زمین	به نیک روز و به نیکی زمان و نیک اختر
ز چند راهه و تنجه و ز شاه تبت	برون گذشت نه کشتیش بود و نه لنگر

(همان : 120-121)

نیز :

انگشت کهین است به از حاتم و رستم	از حاتم و رستم نکنم یاد که او را
(همان : 181)	

عنصری نیز سلطان محمود را به دین پروری و جنگاوری ستوده و از بین صفاتی که به او داده است، دین پروری و دینداری در مرتبه اول قرار دارد:

یمین دولت و دین را نگهبان	امین ملت و بر ملک سالار
یمین است مر دولت ایزدی را	امین است بر حکم دین پیمبر

(همان : 35-32)

خسرو مشرق که یزدانش به هر جا ناصر است
(همان : 20)

درقصیده دیگری نیز او را آفتاب دین و داد نامیده است:	
آفتابی تو و لیکن آفتاب دین و داد	حاش لله گر چو تو هست آفتاب خاوری
فضل و فعل تو فزون از فعل او زیرا که او	روشنایی گستردد تو پارسایی گستری

(همان : 275)

وی، همراه با دینداری، دلاوری و جنگاوری سلطان محمود را نیز ستوده است:
شاه گیتی خسرو لشکر کش لشکر شکن سایه یزدان شه کشور ده کشور سтан
(همان : 228)

_____ تحلیل تحول معیار ارزش‌های اجتماعی در مدایح قرن‌های اول تا نیمة دوم قرن پنجم 65

ز حرص جنگ بسازد گرش بباید ساخت
ز عمر نشمرد آن روز کاندر او نکند
همی درخت نماند ز بس که او سازد
بزرگ فتحی یا نشکند یکی لشکر
از او عدو را دار و خطیب را منبر
(همان : 82-83)

سخاوت، عدالت و دادگری و فضل و تدبیر از دیگر صفاتی است که عنصری ممدوحانش را با آن ستوده است. (عنصری، 1342)

ابوالنجم احمد بن قوص بن احمد منوچهری دامغانی، دیگر شاعر نامدار این دوران است. آنچه از مدایح وی درمی‌یابیم این است که در مدح ممدوحان کمتر از عنصری و فرخی از دین پروری و دینداری آنان گفته و بیشترین صفاتی که در ستایشگری‌ها یش دیده می‌شود، جنگجویی، شجاعت، بخشش، هنر و فضل است. همچنین در خوارداشت اساطیر ایرانی و شاهان ایران باستان، جز در یک مورد که ممدوحش را دانادر از رستم خوانده، چیزی نگفته، بلکه آنان را نیز ستوده است. علاوه بر این بسیار به جشن‌های ایران باستان، همچون نوروز، مهرگان، سده و بهمنجنه علاقه‌مند بوده و بیشتر مدایحش را با وصف و تهنیت نوروز آغاز کرده است.

جشن سده امیرا! رسـم کبار باشد
آمد ای سید احرار شب جشن سده
این آین گیومرث و اسفندیار باشد
شب جشن سده را حرمت بسیار بود
(منوچهری، 1375 : 19-30)

مهرگان جشن فریدون است و او را حرمت است
ای رئیس مهربان، این مهرگان فرخ گذار
آذری نو باید و می خوردنی بی آذرنگ
فرخ فرمان فریدون را تو کن فرهنگ و هنگ
(همان : 61-62)

دلیل علاقه‌مندی وی به رسم‌های ایرانی، شاید این باشد که او مدتی را در میان خاندان‌های ایرانی شمال کشور زندگی کرده است. به هر روی وی نیز دینداری را از ارزش‌های اجتماعی به شمار آورده، هرچند کمتر از فرخی و عنصری این صفت را برای ممدوحانش به کار برده است.

66 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

در مدح سلطان مسعود غزنوی وی را کُشنده مفسدان و مرتدان می‌داند:

از ملّت محمد و توحید کردگار
مر کهترانشان را زنده کنی به دار

و آنان که مفسدان جهان‌اند و مرتدان

مر مهترانشان را زنده کنی به گور

(همان: 40-41)

وی جنگ‌ها و کشتارهای مسعود را نه برای گسترش قلمرو که به جهت از بین بردن دشمنان دین می‌داند:

بر همه روی زمین می‌نهد یک قدم
وان سر شمشیر او مُهر سلیمان جم
همچو پیمبر زده است بر در بیت الحَرم
نز پی تخت و حشم نز پی گنج و درم
وز پی ربح سپاه وز پی سود خدم

(همان: 71)

بار خدایی که او جز به رضای خدا
خسرو ما پیش دیو جم سلیمان شده است
تیغ دو دستی زند بر عدوان خدای
نز پی ملکت زند شاه جهان تیغ کین
بلکه ز بهر خدای وز پی خلق خدای

اما منوچهری، ممدوحانش را بیش از هر چیز دیگری به جنگجویی، شجاعت و زورمندی ستوده است. در مدح سلطان مسعود چنین می‌گوید:

گرز هشتاد منِ قلعه گشای تو کند
به یکی زخم شکسته سر هفتاد سوار

(همان: 27)

چون زند بر گردن گردن عمود گاوسار
وان کند بر پشت شیران مهره شیران شیار
نُه منی تیغش چو آید بر سر خنجر گذار
وان شود در سینه جنگی، چو در سوراخ مار

(همان: 37)

چون زند بر مهره شیران دبوس شست من
این کند بر دوش گردن گردن چو گرد
آهنین رمحش چو آید بر دل پولادپوش
این بدرّد ترگ رویین را چو هیزم را تبر

نتیجه گیری

با بررسی دیوان فصاید شاعران برجسته عربی و فارسی‌گوی از قرن اول تا نیمه دوم قرن پنجم نتایج زیر: دست آمده است:

شاعران عرب زبان ایرانی که دارای دیوان اشعار هستند و ممدوحان خویش را با شعر عربی ستوده‌اند، معیار مهم و برتر ارزش‌های اجتماعی را نژاد ایرانی دانسته‌اند.

شاعران پارسی‌گوی دوره سامانی نیز همچنان از نژاد ایرانی سخن می‌گفتند و آن را از مهم‌ترین معیار ارزش‌های اجتماعی برمی‌شمردند.

ایرانیان هیچگاه مذهب حاکم را، یعنی مذهبی که خلفاً و کارگزارانشان معتقد به آن بودند، نپذیرفتد. شاید برای آنکه هویت خود را به رخ بکشند، پیوسته بر مذاهبه بودند که با مذهب خلفاً و کارگزاران آنان در تضاد بود. مثلاً حکیم ابوالقاسم فردوسی از شاعرانی است که در برابر پادشاه متعصبی چون محمود، خود را پیرو اهل بیت نبی و به ویژه علی(ع) معرفی می‌کند و تصریح می‌کند که بر این زاده‌ام و بر این هم از دنیا خواهم رفت.

در دوره غزنویان و در نگاه شاعران این روزگار تحول معیار ارزش‌ها به سمت ارزش‌های دینی در تغییر است و دینداری و جهاد و غزو با کفار برای گسترش دین در مرتبه اول قرار می‌گیرد. هر چند دیدگاه فردوسی با کسانی چون فرخی، منوچهری و عنصری متفاوت است.

معیار ارزش‌های اجتماعی که از قرن اول تا چهارم هجری در درجه اول نژاده بودن و تبار ایرانی داشتن است در نیمه اول قرن پنجم به سود ارزش‌هایی چون دینداری، جنگجویی، سخاوت و عدالت تحول یافته است. در نیمه اول قرن پنجم دینداری مهمترین معیار ارزش‌های اجتماعی به شمار می‌رود و در مرتبه اول قرار دارد. پس از آن نیز جنگجویی، سخاوت و عدالت قرار دارد. دلایل عمدۀ تحول معیار ارزش‌های اجتماعی را در این دوران، در موارد زیر می‌توان جستجو کرد:

1- رشد و گسترش دین اسلام در ایران که به شدت با تفاخر به نژاد و انساب مخالف است.

2- روی کار آمدن حاکمان غیر ایرانی که تلاش می‌کردند با نزدیک شدن به خلیفه بغداد و تظاهر به دینداری، پایه‌های حکومت خود را محکم نمایند.

68 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

3- جنگ‌ها و شورش‌ها و ناامنی‌هایی که بر اثر حمله ترکان زردپوست آسیای مرکزی به ایران به وجود آمد.

سخن آخر اینکه اشعار مدیح به خلاف آنکه بسیاری می‌پندارند، نه تنها یاوه‌گویی نیست بلکه علاوه بر ارزش‌های زبانی و هنری، از ارزش اجتماعی و تاریخی نیز برخوردار است و بستر مناسبی است برای پژوهش در زمینه تاریخ اجتماعی مردم این سرزمین و روش نمودن بخش‌های تاریکی که در استناد مستقیم تاریخی نیامده است. بنابراین پژوهشگران می‌توانند و باید با توجه بیشتر به این بخش از ادبیات گران‌سنگ فارسی، تحقیق در جنبه‌های مختلف آن را وجهه همت خود قرار دهند.

کتاب‌نامه

- آریان پور، ا.ح. 1353. **زمینه جامعه شناسی**. چاپ اول. تهران: کتابهای جیبی
- اچسون، جین. 1367. **زبان شناسی همگانی**. ترجمه حسین وثوقی. چاپ اول. تهران: امیرکبیر
- اسکارپیت، روبر. 1388. **جامعه شناسی ادبیات**. ترجمه مرتضی کتبی. چاپ اول. تهران: سمت
- اسلامی ندوشن، محمد علی. 1354. **آواها و ایماها**. چاپ اول. تهران: توس
- . 1363. **زندگی و مرگ بهلوانان در شاهنامه**. تهران: بیزان
- . 1383. **چهار سخنگوی وجود ایران**. تهران: قطره
- امامی، نصرالله. 1373. **پرنیان هفت رنگ**. تحلیلی از زندگی و شعر فرخی سیستانی. تهران: جامی
- بارتولد، و.و. 1352. **ترکستان نامه**. ترجمه کریم کشاورز. تهران: بنیاد فرهنگ ایران
- رودکی، جعفر بن محمد. 1380. **دیوان شعر رودکی**. تصحیح جعفر شعار. تهران: قطره
- صفا، ذبیح الله. 1371. **تاریخ ادبیات در ایران**. ج 1 و 3. تهران: فردوس
- . 1367. **گنج سخن**. چاپ پنجم. تهران: ققنوس
- عضدانلو، حمید. 1384. **آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه شناسی**. چاپ اول. تهران: نی
- عنصری بلخی. 1342. **دیوان استاد عنصری بلخی**. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: کتابخانه سنا
- فرخی سیستانی، ابوالحسن علی. 1371. **دیوان فرخی سیستانی**. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: زوار
- فردوسی، ابوالقاسم. 1368. **شاهنامه فردوسی (امیر بهادری)**. تهران: امیرکبیر
- . 1378. **شاهنامه فردوسی**. براساس نسخه نه جلدی مسکو. تهران: ققنوس
- کسايی مروزی، علی بن محمد. 1370. **اشعار حکیم کسايی مروزی**. تهران: دانشگاه
- معین، محمد. 1371. **فرهنگ معین**. تهران: امیرکبیر

70 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

منوچهری دامغانی، ابوالنجم محمد. 1375. *دیوان منوچهری دامغانی*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. چاپ ششم. تهران: دنیای کتاب

نظمی عروضی، 1374. چهارمقاله نظامی عروضی. تصحیح قزوینی. چاپ هفتم. تهران: امیر کبیر

وحیدا، فریدون. 1387. *جامعه شناسی در ادبیات فارسی*. چاپ دوم. تهران: سمت